

# اینجا تایباد است، دیار پاکان

**قدر دانی بزرگان**  
**شهرستان تایباد**  
**از خدمات**  
**آرش محمد پرست**



## آشنایی با دیدگاه‌های آرش محمد پرست، کشاورز نمونه و مدیر طلایی کشور

**دانشنامه‌ای برای تایباد**

تایباد  
ای سرزمین مادری ام  
تو را دوست می دارم  
تو که نامت بلند  
و آوازه ی صداقت  
و مهربانی مردمانت  
بر گستره ی ایران زمین  
طنین انداز است.  
تو که صدای دوتارت  
جان می نواز و  
نوای محرومیت  
دل می گذارد.  
تو را دوست می دارم.  
زمین های بایرت  
را می خراشم و در  
آن بذر امید می کارم  
تا به سهم خود  
سبد سبد طراوت و  
سرسبزی و زندگی را  
به پدران و مادران و  
فرزندان دیروز و امروز و  
فردای این دیار هدیه کنم  
چرا که به قدر  
تمام روزهای زندگی ام  
وام دار توام.

تایباد سخن می گوید، از همت مردان و زنانی که مانند او با پنجه های پینه بسته، خاک را خراشیدند و بذر امید و آینده را کاشتند تا فردای خود و فرزندان را زیباتر از امروز بسازند، دوتارهای تایباد دوهزار سال است که قصه ی مرز نشینی را حکایت می کند که در قاموسشان، بنای زندگی با ایمان و تلاش و صبر و امید ساخته می شود. وقتی دوتار می نواز و صدایی آشنا فریاد می زند که آیا در این شهر یکی هست که خاک را به هنر کیمیا کند؟ نه یک نفر، نه دو و سه و چهار و هزار نفر، که شهر پاسخ داد: آری یکی هست، آرش کیمیاگر. شاید این چند سطر و چند صفحه از تایباد و آرش محمد پرست پیامی باشد برای آنهایی که سالهاست زندگی خود را وقف آبادانی سرزمین مادری خود در هر گوشه از ایران زمین نموده اند، تا بدانند مردمان و مسئولین یک شهر تلاش آنها را می بینند و قدردان و دعاگوی آنها هستند. می دانند پیمودن این راه با آن همه مانع و تنگنا، کار آسانی نیست، می دانند که سرما و گرما و سیل و باد و خشکسالی و گاه و بیگاه نامهربانی ها، خستگی را بر تن می نشاند. اما در شهر یکی هست که با گنجینه ای از تجارب، اراده ای پولادین، همتی والا و عشق شور و انرژی آمده است تا بگوید: صدای موسیقی مقامی تایباد تا همیشه تاریخ، عظمت نام تایباد را به گوش جهان می رساند. آری تایباد نفس می کشد. اینجا مهد موسیقی و خربزه و هندوانه و عشق است و ایمان و امید. اینجا تایباد است، شهر پاکان، خاستگاه کار آفرینی جوان، موفق، متعهد و از طلایه داران کشاورزی شرق کشور، آرش محمد پرست. جوانی که در این جغرافیا و در دل خاک چه زیبا محصول می پروراند. تایباد خطه ای به رنگ کار و تلاش و مهربانی و بریده ای زرفام از بهشت خراسان است. شهری در همسایگی افغانستان، مهد خربزه، زیره سبز، زعفران و عرقیات و البته دیار موسیقی مقامی. از آن دور دست ها صدای پای می آید که صلابت و استواری و قصه ی پدرانی را که خطوط پررنگ و عمیق نقش بسته بر پیشانی و حکایت خلوت رزق حلال را روایت می کند. آرش محمد پرست جوانی است از همان سلاله پاک. اکنون یک شهر مانده است و هزاران جوان دلتنگ و دل بسته به زادگاه، امانا گیر فرسنگ هادورتر، در شهرهایی که در ظاهر همه رنگ است و نور و سرور، اما در گوشه و کنارش، مهاجرانش در بهتی غریب فرو رفته اند. در شهر دلنوازان، آرش قصه

